

علیرضا محمدی فریدون خیام‌باشی در جمع دستمال سرخ‌ها به «فرید» مشهور بود. پیشتر نام او را از زبان تعدادی از باقی‌مانده‌های این گروه شنیده بودم و یک‌بار دیگر داخمو و کم حرف بود که برای کسب مقام معظم رهبری بوده است. فرید در تصور من یک یاد یگار داخمو و کم حرف بود که برای کسب اطلاعات از او باید تلاش زیادی می‌کردم؛ اما وقتی در یک ظهر سرد زمستانی به دفتر روزنامه آمد، با عاقله مردی ۵۶ساله و بسیار آرام و متین رویه رو شدم که با حوصله به سؤالاتم پاسخ می‌داد و خاطر آتش از گنبد و غائله خلق عرب و اغتشاشات کردستان و... را بر ایمان تعریف کرد. فرید از آن دست پاسدارانی بود که هر جا انقلاب نیاز داشت، لیبیک می‌گفت و پوتین‌هایش را سفت می‌بست. گفت و گوی ما با این رزمنده پیشکسوت دفاع مقدس را پیش رو دارید.

اغلب همسن و سال‌های شما دوران رزمندگی‌شان را از انقلاب آغاز کرده‌اند، شما هم جزو مبارزین انقلابی بودید؟ اگر می‌شود خلاصه‌ای از زندگی‌تان را بگویید.

من ۲۰ شهریور سال ۳۹ در کویت به دنیا آمدم. البته اصالتی اسفهانی داشتم و پدرم برای کار به آن کشور سفر کرده بود. تا هفت سالگی در کویت بودم و بعد برای تحصیل به ایران آمدم. تقاطع عباس‌آباد به ولیعصر (عج) یک مدرسه شبانه‌روزی بود که آنجا مشغول تحصیل شدم. سال بعدش پدر و مادرم هم به ایران برگشتند و از همان زمان ساکن تهران شدیم. دوران نوجوانی‌ام در خیابان کواکولای سابق (پیروزی کنونی) گذشت. علاوه بر اینکه خانواده‌ای مذهبی داشتم، محیط محله‌مان هم مذهبی بود و با حضور در مسجد محله با بحث انقلاب و نهضت امام خمینی بیشتر آشنا شدم. سال ۵۷ روزها به نام مدرسه از خانه بیرون می‌آمدم، اما سر از تظاهرات در می‌آوردیم. مرحوم پدرم می‌توسید و می‌گفت مبادا در تظاهرات شرکت کنی. اما ما که شور انقلابی داشتم این حرف‌ها تاوی کتمان نمی‌رفت. عاقبت نزدیکی‌های پیروزی انقلاب یک روز همراه سایر انقلابی‌ها از بهارستان شروع کردیم و هرچه مشروب‌فروشی سر راهمان بود آتش زدیم. وقتی به خانه آمدم تمام لباس‌هایم بوی الکل می‌دادا پدر و مادرم فهمیدند در تظاهرات بودم و از آن به بعد دیگر کاری با من نداشتند.

چه زمانی وارد سپاه شدید؟

من ورودی ۲۵از دبستان ۵۸ هستم. یعنی ۲۲روز از تشکیل رسمی سپاه می‌گذشت که به عضویت آن درآمدم. **شروع دستمال سرخ‌ها کمی بعد از گروهبان سپاه در مفر خلیج شکل گرفت، شما هم از اعضای اولیه این گروه بودید؟**

من وقتی سپاهی شدم فرادیش قضیه گنبد پیش آمد. اعلام آمادگی کردیم و ما را به آنجا اعزام کردند. موقع رسیدن ما غائله تا حدی خرابیده بود و درگیری چندانی نداشتیم. دو سه هفته‌ای گنبد بودیم و بعد برگشتیم تهران. رسیدم، ترسیده گفتمند یکسری نیرو نیاز داریم برای رفتن به جزیره کیش، نگو منظورشان محافظت از کاخ‌ها و اماکنی از این دست در کیش است. خلاصه رفتیم و چون آنجا ساکت بود، شور انقلابی‌مان اجازه نداد زیاد بمانیم و درخواست بازگشت دادیم. دوباره آمدم تهران. مدتی بعد خبر دادند خلق عرب در خرمشهر آشوب ایجاد کرده‌اند. قضیه آنجا با گنبد فرق می‌کرد. ضد انقلاب مرتب در شهر به ما مشیخوش می‌زدند و با شلیک آرپی جی و به رگبار بستن مقرها و سنگرهایمان، سعی داشتند نیروهای انقلابی را از میدان به در کنند. اقامتمان در خرمشهر طولانی شد. در این مدت درگیری‌های متعددی



«فرید» گروه دستمال سرخ‌ها در گفت و گو با «جوان» از خاطرات جبهه و جنگ می‌گوید

پسرم عکسم را می‌شناخت اما خودم را نه!



فرید در جمع دستمال سرخ‌ها

از پایان یافتن درگیری‌ها، عبدالله نوری پور و جهانگیر جعفرزاده و اصغر وصالی ناپدید شدند. کمی بعد اصغر و عبدالله برگشتند اما از جهانگیر دیگر خبری نشد. بعدها اسماعیل لسانی از دیگر اعضای دستمال سرخ‌ها می‌گفت در گیر و دار درگیری‌ها یک مقرب پیشانی‌اش را آتش زده است. جالب بود که در آن هنگامه آتش باران تیراندازی، این مقرب هم وقت گیر آورده و زنده خدا را نیش زده بود. به بانه که رسیدیم، مقارن بافوت آیت‌الله طالقانی بود. یکسری از ضد انقلاب جشن راه انداخته بودند. ما هم ناراحت شدیم و تیراندازی‌هایی کردیم که همه‌شان فرار کردند.

آن زمان گویا اسم و رسم دستمال سرخ‌ها در کردستانات پیچیده بود؟

چته‌های این گروه یکسری ستون‌های تانک را تا میروان مشتایع کرده بودند و از همین جا ترسشان به دل ضد انقلاب افتاده بود. یادم است بین گروهک‌ها پیچیده بود که اگر دستمال

سرخ‌ها نبودند ما کار ستون زو‌هی را یکسره می‌کردیم و اجازه نمی‌دادیم به میروان برسند. به هر حال در میروان ما به روستاها و مناطق مرزی سرکنی می‌کردیم تا اینکه قرار شد یک

دره شیلر داشته باشیم.

سزونی کشی تمای عیار به بلندی‌های مشرف به دره شیلر داشته باشیم.

همان جا هم که منصور اوسطی به شهادت رسید؟

بله، ایشان از پاسدارهای کرمانشاهی بود. یک رزمنده باصفا که خواب شهادتش را دیده بود و در درگیری با ضد انقلاب گلوله‌ای به دست و پهلوش اصابت می‌کند و طبق پیش‌بینی که خودش کرده بود، به شهادت می‌رسد. شهادت منصور اوسطی تأثیر زیادی روی بچه‌ها گذاشت. در همین درگیری زائوی پای‌چپ من هم آسیب دید. ما در بیمارستان سایوه به دیدار منصور اوسطی رفتیم. آن شب بچه‌ها حال و هوای خاصی داشتند. درست روز بعدش دوباره به منطقه برگشتیم و ستونی که از سقر به طرف بانه و سردشت می‌رفت را مشایع کردیم.

من کی مستندندی مربوط به دهه ۷۰ یدم که در آن نامی از شما برده شد. با این عنوان که در کمین ضد انقلاب شما را به ارتقااتی هلی برن کرده بودند؟

ستون ما در گردنه خان کمین سختی خورد. شهید چمران نظرش این بود که تعدادی از دستمال سرخ‌ها به بلندی‌های اطراف هلی برن شوند و به این ترتیب با کمین زنده‌ها مقابله کنند. من و شمس‌الله رحیمی و رضا مرادی و یکی دو نفر دیگر به قله‌ای هلی برن شدیم. بعد



فرید در جمع دستمال سرخ‌ها

فرید در جمع دستمال سرخ‌ها

طراح:علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۰۴۴

از راست به چپ

۱- از جاذبه‌های گردشگری همدان - پوست انداختن جانوران ۲- زینت روی - دروازه‌بان بایرن مونیخ - بالانس حساب و کتاب - عنصر شیمیایی ۳- فنی در کشتی - برجستگی لاستیک - یک لحظه - تا ۴- مرکز مرکزی - سرمایه خردمندان - مسکوک طلا در دورهٔ هخامنشی ۵- کمانگیر معروف - نویسنده بذله‌گو ایرلندی خالق «سرباز شکلاتی» - سرشب ۶-بخشش - لانه برنده - پدر آذری - از حروف شرط ۷- نفس - شامی - رنج - سرمای سخت ۸-مرورید - درخت زبان گنجشک ۹- سفید آذری - از برندگان - ظاهر و آشکار - ورزش دهنده ۱۰- تست - بدبو - پلنگ - پول تایلند ۱۱- رنگ طبیعت - محل تلاقی زمین و آسمان - طناب محکم ۱۲- نخست وزیر ترور شده پاکستان - تزویر - شهر سیمان قزوین ۱۳- سرحدات - فرمولی در مسابقات اتومبیلرانی - شراب - بت بی‌سروپا ۱۴- زنده - گفتار - همدم - نفس خسته ۱۵- سخنرانی - صاحب کتاب رستاخیز

از بالا به پایین

۱- خورشید - جگر - رود آراز - سنگ عیار نما ۲-نرمش هندی‌ها - مقابل مدح - برنده بولفا - لقب بهشت ۳-سریع‌ترین روش شنسا - نوعی آجر ۴-صحنه نمایش - پسوند خریدار - قطعه زمین کشاورزی - صنم ۵-ناشناوا ۶-پاینخت موریتانی - همسایه کلمبیا و برزیل ۶-کم‌هوش - تخته شروع فیلمبرداری - معدن ۷-مسایو - خوشگذرانی - محصول ساوه - قلز رسنا ۸-آب دهنده - حیوان خرطوم‌دار ۹-دختر لر - بسیار ملامت‌کننده - سپهرغ -اسب تبریزی ۱۰-مسافت نظامی -بایکوت -لیست غذای رستوران ۱۱-بازده - آشنیز نیکوکار ضحاک ۱۲-سدی در جنوب - خاک کوزه‌گری - نام قدیم فردوس - دشنام - چاشنی غذا ۱۳-روز گلارن - جانشین ۱۴-نخ جراحی - واحدی برای اندازه‌گیری طول معادل یک متر - تصدیق روسی - سبزی سالاد ۱۵-دستی - خوانابه - حق کردن کلفتی - نوعی برادر و خواهر

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با جانباز ۷۰درصد «جاوید شیرازی»

پزشک گفت ۲ روز دیرتر می‌آمدی رفته بودی!

■ زینب محمودی عالمی

به فرموده رهبر معظم انقلاب جانبازان شهیدان زنده‌اند و به واقع آرامش و امنیت و آسودگی تک تک هموطنان‌مان را مدیون شهدای زنده‌ای هستیم که در دفاع مقدس جانانه جنگیدند تا دشمن خواب خاک ایران را به گور ببرد، اما هر کدام از این جانبازان، ماجراها و حماسه آفرینی‌هایی را پشت سر گذاشته‌اند که شنیدنشان برای نسل جوان کشورمان حاوی نکات آموزنده‌ای است. ماجرای جانبازی جاوید (میثم) شیرازی جانباز ۷۰درصد شیرین و شنیدنی است. در ادامه هم‌کلامی‌مان با او و همسرش را پیش رو دارید.

قطع شده. اما من گفتم هر وقت مجروح شدم جلوترش مادرم خواش را می‌بیند.

بعد از مجروحیت هم باز به جبهه رفتید؟ فعالیت‌ها ی‌تان بعد از انعام جنگ چه بود؟

اواخر جنگ در عملیات مرصاد در منطقه بودم. بیت‌المقدس ۲ هم شرکت کردم. مسئولیت داشتم و فرمانده گسردان امام سجاد(ع) از لشکر ۶ویژه پاسداران بودم. سال ۶۶ عضو انجمن جانبازان کانادین شدم یعنی کسانی که پیشان از لگن قطع است. بعد از جنگ یک مدت به سپاه تهران برگشتم و حالت اشتغال داشتم. الان فعالیت فرهنگی در بسیج دارم و گروهی از جانبازان کانادین هستیم

که حسینیه داریم و هر هفته هیئت برگزار می‌کنیم الان می‌گویم ای کاش سالم بودم و برای دفاع از حرم اهل بیست به خارج از مرزا می‌رفتم و از اسلام دفاع می‌کردم. جانبازی‌ام سعادت برابرم است. خیلی‌ها می‌گویند برای کی و برای چی رفتند؟ می‌گویم یک هدف داشتم و تا آخر برای این هدف می‌مانم.



بعد از مجروحیت در ایران جوانم کرده بودند می‌گفتند اگر ایشان در این حالت بماند شهید می‌شود. چون لوازم پزشکی نداشتیم ما را به خارج فرستادند. الان هم یک تکه شلنگ مصنوعی در گلودارم. همان روزی که به آلمان رسیدم مستقیم مرا به اتاق عمل بردند. بعد از یکی دو روز که به هوش آمدم حالم را پرسیدند. می‌گفتند دو روز دیرتر می‌آمدی رفته بودی!

خانواده‌تان چه واکنشی نسبت به حضور شما و برادرانتان توان‌مان در جبهه داشتند؟
مادرم مخالفتی برای جبهه رفتن نداشت. می‌گفت بگذار برادرانت از جبهه برگردند و تو برو. می‌گفتم برادرانم برای خودشان می‌روند و من برای خودم می‌روم. بنده خدا زیاد مخالفت نمی‌کرد. هر دفعه مجروح شدم عین همان را مادرم خواب دیده بود که مجروح شدم. موقعی که پایم قطع شد آمدم بیمارستان بعد از یک هفته به مسادرم گفته بودند من مجروح شدم مادرم می‌خواست مرا ببیند. پرستار جای پایم یک متکا گذاشت. گفت می‌خواهیم نفهمد پایت

اصلاحیه

۲۶ بهمین مصاحبه‌ای با جانباز حاتم شیرازی‌زاده را منتشر کردیم که اشتباه‌عکس جانباز شیرازی به جای جانباز شیرازی‌زاده چاپ شده بود. به این وسیله از این دو جانباز و خوانندگان عزیز پوزش می‌طلبیم.

۲		۸		۳	
					۴
	۱	۶	۳		۸
				۷	۱
		۷	۴	۸	
			۵		
	۶		۷		۸
				۵	

جدول سودوکو

ارقام ۱تا ۹تاوطوری قرار دهید‌که

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های

کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کار‌روند.

جدول کلمات متقاطع

■پاسخ جدول شماره ۵۰۴۲

ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	ن	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴